

سایه جنبش پرهیا‌هوی می ۶۸ بر سر خیزش شبانه فرانسوی ها

غیر ممکن، ممکن است



سمیرا فرخ منش: فرانسه سرزمین کافه‌ها و سنگفرش‌های سنگی زیباست؛ کشور روشنفکران آزادی‌خواه، مملو از سالن‌های تئاتر و تاریخی پر از فلسفه و شعر و روزنامه، جایی که مسیر اعتراض‌ها از آنجای می‌گذرد و به قول مارکس همیشه برای انقلاب‌کردن آماده است. این‌ کشور یکی از پیش‌کسوت‌ها در جنبش‌های اجتماعی و حرکت‌های مدنی به حساب می‌آید. حرکت‌هایی که پس از انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ در سال‌های ۱۸۳۰، ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ دوره‌هایی از تاریخ اعتراض‌آمیز مردم فرانسه را می‌سازد.

چنین خاصیتی قطعا از خصلت انقلاب‌پرور این کشور نشئت می‌گیرد و موجب شکل‌گیری یک سنت تاریخی- انقلابی در میان مردمان آن می‌شود. نوعی پویایی اعتراض‌آمیز به گُلایه‌های اجتماعی می‌دهد و استمرار زمانی در پیشبرد جنبش‌ها ایجاد می‌کند.

پس از انقلاب بزرگ فرانسه، با وجود بروز جنبش‌های کوچک‌تر پس از آن در قرن ۱۹، حرکتی که یادآور تحول عظیم انقلاب کبیر بود، رخداد تأثیرگذار می ۱۹۶۸ در این کشور است؛ حرکتی که در نام‌گذاریش بر آن هنوز اتفاق نظر نیست. بعضی آن را تا حدی بزرگ می‌بینند که نام «انقلاب» را مناسبتش می‌دانند. درحالی‌که اگر انقلاب را به رخدادی نسبت دهیم که کل ساختار زیربن یک جامعه را از اقتصاد و فرهنگ و سیاست، درهم می‌کنند، به اتفاق ۱۹۶۸ نمی‌توان چنین لقبی داد. اما بدون تردید می‌توان آن را جنبشی فراگیر دانست که تبعات آن کمتر از یک انقلاب تأثیرگذار نبود و سرزندگی آن هنوز در حافظه‌ها باقی مانده است. تا جایی که عده بسیاری جنبش جدید شکل‌گرفته در این روزهای پاریس را که ملقب به «شب ایستاده» شده، یادآور حرکت توده‌ای ۱۹۶۸ می‌دانند و آن را ادامه راه دانشجویان و کارگران آن سال‌ها. اینکه چنین تصویری درباره جنبش جدید این شب‌های پاریس می‌شود، هم نشانگر ماندگاری نتایج حرکت مدنی دانشجویان و کارگران فرانسوی در ۴۸ سال پیش است و هم بیانگر این گمان است که مبدا ایستادگان در شب، حرکتی را ادامه دهند که سرسختی اعتراض‌کنندگان آن سال‌ها را در خود داشته باشد. سرسختی‌ای که دولت ژنرال «مارشال دوگل» را تا حد اضطراب فروپاشی رساند. گرچه دوگل از آن واقعه با هوشمندی مخصوص خود جان سالم به در برد، اما اینکه جنبش اخیر ادامه‌دهنده راه می ۱۹۶۸ است یا ذاتی متفاوت با آن دارد، مهم نیست. مهم‌تر از آن این موضوع است که یادآوری چنان حرکت وسیعی، بی‌شک این شب‌ها موجب نگرانی الیزه‌نشینان نیز شده؛ حرکتی که گویا فعلا خیال پایان‌یافتن ندارد.

توفان ۴ هفته‌ای، نقطه ۴ دقیق‌های!

فقط برق فرانسه بود که در آن سال قطع نشده بود. سالی که نقطه‌عطفی در تاریخ مبارزات مردمی بود که از نخبه و توده، دانشجو و کارگر، همه به خیابان‌ها آمده بودند. اما جرقه چنین شعله اجتماعی‌ای از راه‌روهای دانشگاه بود، دانشگاه «نانتِر» پاریس که بعدها کار را به «سوربن» کشاند. روزی که هنوز پنج ماه تا شروع اعتراضات باقی مانده بود و یکی از وزرای کابینه دولت برای مراسم افتتاحیه استخر دانشگاه آمده بود، دانشجویی به او نزدیک شد و کبریتی خواست تا سیگارش را روشن کند. پس از آن پرسید: «آقای وزیر من کتاب جدید شما را خوانده‌ام. چرا در این کتاب در مورد مسئله جنسیت صحبتی نکرده‌اید؟» وزیر با نگاهی از سر تمسخر به دانشجو پاسخ داد: «بهرتر است سرت را زیر آب همین استخر کنی تا حالت کمی جابجاید.» آن دانشجو «کوهن بنیدت» از رهبران گروه «سیاه و سرخ» فرانسه بود که آن روز، هم سیگارش را با کبریت وزیر روشن کرد و هم شعله یک حرکت جدید را که بعدها به جنبش می ۱۹۶۸ معروف شد. چهار هفته توفانی که حرکتی ماندگار در تاریخ دو قرن اخیر فرانسه را ساخت.

چند ماه بعد دانشجویان صعبانی، دانشگاه سوربن پاریس را که محلی برای پروراندن اندیشمندان فرانسوی بود، برای رسیدن به خواسته‌های صنفی خود به آشوب کشاندند. کلاس‌ها تعطیل شد و دانشجویها از محوطه دانشگاه بیرون نمی‌رفتند. نیروهای پلیس به داخل دانشگاه‌ها هجوم آوردند و سوربن بدل به یک پادگان نظامی شد. به‌تدریج استادان هم به یاری آنان آمدند و پس از گذشت تنها چند روز درگیری و آشوب، این کارگران پاریسی بودند که با پیوستن به جنبش، خون تازه‌ای به رگ‌های آن تزریق کردند. کارخانجات و اداره‌ها تعطیل شد و زمزمه اعتراضات در همان روزهای زیبای بهاری، به‌سرعت به دیگر شهرها هم رسید. با وجود آنکه تلویزیون دولتی فرانسه اجازه پخش تصاویر و اخبار مربوطه را نداشت، اما میلیون‌ها نفر به خیابان‌ها سرازیر شدند و فرانسه در زمان کوتاهی ناگهان یک بحران اجتماعی گسترده را در مقابل خود دید. برای تحلیل چرایی وقایع می ۱۹۶۸ تفاسیر متعددی در میان است. به‌واسطه سخت‌گیری‌های جنسیتی که آن روزها بر دانشجویان اعمال و سعی بر جلوگیری از ارتباط دختران و پسران در دانشگاه می‌شد، بسیاری علت اولیه این حرکت را مباحث جنسی می‌دانند. تا جایی که «ریمون آرون» جامعه‌شناس فرانسوی که خود در میان تظاهرات‌کنندگان بود، ماهیت این جنبش را «حمله هورمون‌ها» لقب داد: «می ۱۹۶۸ بیش از آنکه وجهه اجتماعی داشته باشد، جنبه‌ای بیولوژیک داشته است!» از سوی دیگر «الاکان» روان‌شناس هم معتقد بود جوانانی که جنبش را پدید آوردند در اعتراض به یک رئیس/پدر دست به این اعتراضات زدند. اما هرچه بود، این جنبش که به‌سرعت ماهیت رادیکالیستی به خود گرفت، در برابر ساختار عظیم حکومت قدم علم کرد و کمیت خیل خود را هزیمات تغییر داد.

همچنین درحالی‌که بر خلاف اغلب اوقات که بحران‌های

اجتماعی- سیاسی، یک جنبش را به جوش‌وخروش وامی‌دارند، این‌بار در آن سال‌ها خبری از بحران نبود و این جنبش بود که موجب بروز تغییراتی در بطن اجتماع فرانسویان شد، چراکه دهه ۶۰ برای فرانسه اتفاقا دهه بدی نبود. دوگل پس از جمهوری تشویش‌برانیز چهارم، جمهوری پنجم را پایه‌ریزی کرده و یک ثبات اقتصادی نسبی در جامعه حاکم بود. کشور از فضای بحران‌زده زمان جنگ با الجزایر تازه رهایی یافته بود و نفس آسوده‌ای می‌کشید. اجرای دیپلماسی خارجی مستقل توسط دوگل به مرحله عمل رسید. سیاست درهای باز در دانشگاه‌ها مطرح شده بود و اجرای آن تحولات چشمگیری را در شهرهای بزرگ آفریده بود. بنابراین نمی‌توان جامعه آن روزهای فرانسه را بحران‌زده یا آلوده به خفقان دید. پس جریان جنبش حکایت دیگری داشت.

شعارها، پلاکاردها و جملاتی که تظاهرات‌کنندگان آن سال می‌گفتند و فریاد می‌زدند، در دو مقوله کلی خلاصه می‌شد: مقابله با کاپیتالیسم و مخالفت با استبداد امپریالیستی. از این دو موضوع طیف‌های مختلفی استفاده‌های بی‌شماری کردند؛ طرفداران آزادی‌های جنسی، مدافعان حقوق برابر میان زنان و مردان، کمونیست‌های افراطی چپ و کسانی که نگران ازدست‌رفتن جایگاه طبقاتی خود بودند؛ طبقه‌ای که متعلق به بورژواهای فرانسه بود اما خالی از سواد و سرمایه فرهنگی، فرزندان این طبقه در آرزوی تغییردادن دنیایی بودند که چه‌گواراها در آن حضور داشتند و بی‌معطلی همراه جنبش در آمدند. در این‌میان از سینماگران گرفته تا فوتبالیست‌ها و حتی کشیش‌ها هم معترض سلسله‌مراتب موجود شدند و این همان نقطه عطف حرکت همه‌گیر ماه می بود؛ اعتراض به سلسله‌مراتب‌هایی که با طبقه‌ای متمایز آفریده بود یا نظام‌بندی را ایجاد کرده بود که برای دانشجویان و کارگران و دیگر اصناف تنگ آمده بود. در آن زمان حزب کمونیست فرانسه هم که توان زیادی در پیشبرد اهدافش داشت، در ابتدای کار با نگاه تردیدآمیزی به تماشای ماجرا نشسته بود و حتی بخشی از دانشجویان را «خرده‌بورژوازی آوارشیست»

 	 	 	 	 	 	 	 	 	
خطرناک‌ترین نکته‌ای که درباره خیزش شبانه می‌توان دریافت کرد، این است که دولت حاکم، تعریف مثبتی از آن ندارد. اینکه بخش قابل‌توجهی از مردم شهر با غروب آفتاب، در یک میدان جمع شده و چه آسمان پرستاره باشد و چه بارانی، در کنار هم قرار می‌گیرند و همراه میکروفون‌ها و پلاکاردهایشان از موضوعات اعتراض‌آمیز خود سخن می‌گویند، جلوه خوشایندی برای دولت ندارد									
									

نایم! اما از طرف دیگر، این حزب نمی‌خواست نفوذ خود را در میان مردم از دست بدهد. به همین دلیل پس از مدتی که جدیت آشکار در این حرکت را دید، قصد صادره رهبری جنبش را به نام خود کرد. اما در آمیختگی اقبالش مختلف و مطالبات متنوع و پیوستن صراف‌های طولانی کارگران به دانشجویان خشمگین، جلو آنها را گرفت و تنها در حد همراهی توده مردم اجازه دخالت پیدا کردند. پس از این رویداد بود که نقش دانشجویان به‌تدریج کم‌رنگ‌تر شد و بتانسیل عظیم کارگری به مقدار زیادی هدایت مسیر جنبش را برعهده گرفت. در نتیجه جدا از وجهه دانشجویی قضیه، می ۱۹۶۸ می‌تواند لقب یک حرکت پرولتاریایی را نیز به خود بدهد. گرچه چنین عنوانی مستلزم تفسیر گسترده‌ای است، اما نظام‌بندی مطالبات کارگران و زمختکشان رنگ دیگری به اعتراضات بخشیده بود و این نکته غیرقابل‌انکاری بود؛ مطالباتی مانند افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار و کاهش زمان فعالیت. در این‌میان یک سردرگمی سیاسی در حاکمیت هم پیش آمده بود. دوگل نه قصد درهم‌پاوندن مردم خشمگین را داشت و نه خواهان تن‌دادن به خواسته‌های آنان بود. با همه اینها او یک کژ ژنرال توانمند در قامت رئیس‌جمهوری بود. او پس از چهار هفته پر از آشفتگی با توسل به مذاکرات مخفیانه با سران کارگران معترض و فرماندهان ارتش، پایان ماجرای ماه می را با یک نقط چهاردقیقه‌ای اعلام کرد و فرانسه را متعلق به خود دانست و خود را پادشاه آن. یک راهپیمایی در حمایت از او به راه افتاد و دانشجویان پرهیاهو به‌تدریج دریافتند که دفتر این جنبش فراگیر در حال بسته‌شدن است. گرچه ناکام‌ماندگان این شبه‌انقلاب شگفت‌انگیز، با رای‌ناوردن دوگل در سال بعد از آن اندکی تسلی یافتند، اما آنچه نکته قابل‌توجه پایان ماجرا بود، نگاه رهبران آن به ماهیت آنچه بود که خود پدید آورده بودند. برای مثال گفته کوهن بنیدت، رهبر اولیه این حرکت عظیم اعتراضی که چندی بعد درباره‌اش گفته بود: «اتفاقات می ۱۹۶۸ دیگر مدفون شده است. آن را فراموش کنید!» درحالی‌که آینده نشان دادن چنین وقایعی از حافظه تاریخی یک ملت پاک نخواهد شد.

تکرار تاریخ پس از ۴۸ سال

از دهه ۶۰ تاکنون رخدادی شبیه آن سال‌ها دیگر دیده نشده است. گرچه توده‌های فرانسوی در برهه‌هایی از زمان خیابان‌ها را مکان مناسبی برای بیان گُلایه‌های مدنی خود می‌بینند و هنوز اعتراض را به سکوت ترجیح می‌دهند، (مانند تظاهرات گسترده‌ای که در اعتراض به قانون بازنشستگی در ۲۰۱۰ صورت گرفت) اما روایتی شبیه آنچه در ۴۸ سال پیش رخ داد، دیده نشد تا این روزها. این روزهایی که نام «شب ایستاده» را بر خود گذاشته و در ذهن عده بی‌شماری یادآور خشم و هیاهوهای دهه ۶۰ و خیابان‌های شلوغ پاریس است. اما این‌بار به جای حیاط دانشگاه‌ها، میدان جمهوری این شهر زیبا زیر

گام‌های مردمی قرار دارد که ادعای بیداری دارند؛ هم بیداری در شبانگاهان شهر و هم بیداری نسبت به تصمیمات دولت «فرانسوا اولاند». این جنبش جدید که سرعت و سرایتی شبیه می ۶۸ به تمام گوشه‌وکنار پاریس و ۲۴ شهر دیگر هم دارد، حرکتی کاملا خودجوش بود که از اواخر مارس به نشانه اعتراض به لایحه اصلاح قانون کار تصویب‌شده در دولت آغاز شد. اما پس از مدتی جنس اعتراضات ماهیت دیگری به خود گرفت و دامنه آن گسترده‌تر شد؛ دقیقا اتفاقی شبیه سال ۶۸. معترضان این قانون وقتی در ۳۱ مارس به تصویب آن اعتراض کردند، دیگر به خانه‌ها بازنگشتند و عزم برپایی تجمعی را کردند که فعلا نقطه پایانی برای آن ترسیم نشده است. این تجمع که بعضی آن را «شب‌خیزان» لقب داده‌اند و بعضی «خیزش شبانه»، خواهان لغو قانونی است که به گفته حاضران در آن دست کارفرما را برای اخراج و کاهش دستمزد کارگران باز می‌گذارد. اما توقعات آنها در حال‌حاضر بیشتر شده و بی‌عدالتی موجود در سیستم سوسیالیستی کشور را نشانه گرفته. جدا از مخالفت با مفاهیمی همچون امپریالیسم یا نظام کاپیتالیستی که محور مطالبات دانشجویان و کارگران دهه ۶۰ بود، روش و منش معترضان در خیزش شبانه یادآور قاطعیت و خشم جوانان سال‌های پیشین است.

خطرناک‌ترین نکته‌ای که درباره خیزش شبانه می‌توان دریافت کرد، این است که دولت حاکم، تعریف مثبتی از آن ندارد. اینکه بخش قابل‌توجهی از مردم شهر با غروب آفتاب، در یک میدان جمع شده و چه آسمان پرستاره باشد و چه بارانی، در کنار هم قرار می‌گیرند و همراه میکروفون‌ها و پلاکاردهایشان از موضوعات اعتراض‌آمیز خود سخن می‌گویند، جلوه خوشایندی برای دولت ندارد. آن هم دولتی که ادعای سوسیالیستی‌بودن دارد اما این روزها با گُلایه‌های اقتصادی، بی‌کاری، امنیت، مشکلات اینترنت، مسکن و معضلات آموزشی و… روبه‌رو شده است!

از سوی دیگر همانند جنبش ۶۸ از اینن حرکت هم تعبایر متعددی می‌شود. کسانی که بیشترین استفاده را در حال‌حاضر از این جریان می‌کنند، ادعایی هستند که نگاه مارکسیستی به موضوع دارند. این دسته اعتراض را صرفا تقابلی با سرمایه‌داری حاکم بر فضای بین‌المللی تعریف می‌کنند و لیبرالیسم موجود را مقصر ماجرا می‌پندارند. درحالی‌که به‌سادگی نمی‌توان تابلو نظام سیاسی- اقتصادی فرانسه را در دست لیبرال‌ها دید. بدون تردید اگر فرمان هدایت این حرکت به دست مارکسیست‌های فرانسوی بیفتد، خشونت بی‌قاعدهای وارد این تجمعات آرام و مسالمت‌آمیز شده و جریان را از یک حرکت مدنی منظم، به یک جنب‌وجوش پرتلاطم نآرام بدل خواهد کرد. پس تحلیل ماهیت حرکت ایستادگان در شب گستره وسیع‌تری را می‌طلبد.

سیاست جمعی یا جامع سیاسی

نکته قابل‌توجه در شکل‌گیری و پیشرفت اینن جنبش و مشابه آن، تمایل افراد به مقاومت در برابر قانون است. البته نمی‌توان به‌راحتی لقب «آنارشیسم» به این افراد داد چراکه این مفهوم دایره پیچیده‌تری از معانی را در خود دارد. اما در اینکه حاضران میدان جمهوری پاریس، دسته ایستادن در برابر دولتی را دارند که زور را در دست دارد، شکی نیست؛ نیرویی که قوه قهریه را اداره می‌کند و قانون می‌نویسد. پس آنچه که اهمیت دارد قصد تجمیع‌کنندگان در تشکیل یک جمع سیاسی است که می‌تواند سیاست جمعی هم معنا شود؛ قصدی که می‌خواهد قدرت را از یک کانال عمودی، به شکل یک محور افقی دربیاورد. پس این سازماندهی انسان‌یک روزهاست بدون اسلحه و خون‌ریزی شکل گرفته. نشان روشن‌تری از تمایل توده مردم به سلسله‌مراتبی است که در قالب دولت گرد آمده؛ سلسله‌مراتبی که همگان با پشت‌کردن به آن قصد دارند این‌گونه مسیر دموکراسی حقیقی را به سلامت طی کنند. به قول دانشجویی که با رنگ سرخ روی دیوار کلاسش نوشته بود: «غیرممکن‌ها امکان‌پذیر شده‌اند». اما برای مقابله با ساختار محکم سیاست‌گذاران در فرانسه، آیا همین تجمع با همین مقدار سازماندهی برای رفتن به سمت غیرممکن‌ها کفایت می‌کند؟

این جنبش می‌تواند مانند می ۶۸ به یک قدرت رسمی سیاسی دست پیدا نکند و حتی سرانجام آن با عقب‌نشینی پایان یابد. اما همین می‌تواند رمز ماندگاری آن باشد برای آیندگان. خیزش شبانه تا به امروز با ایجاد یک بی‌نظمی کنترل‌شده در تعامل دولت و ملت، به گسست رابطه‌ها از بالا به پایین منجر شده است؛ بی‌نظمی‌ای که یک خط فاصله تحول‌برانگیز ترسیم خواهد کرد. همچنین این تجمع خودجوش قطعا به بیدارکردن قشر عظیمی از فرانسوی‌ها خواهد پرداخت؛ بیداری از کسالت‌های سیاسی و مشارکت‌های دیکته‌شده و محدود. در عصر اینترنت و تبادل اطلاعات چنین حرکت‌هایی کمک بسیاری به دخالت‌های فعال شهروندان (و نه دخالت‌های سمبولیک) خواهد کرد.

ایستادگان در شب تنها بخشی از جامعه فرانسوی هستند و برای موفقیت در خودگردانی این سازماندهی اعتراضی، قطعا نیاز به بخش‌های دیگر جامعه هم دارند تا روابط افقی خود را گسترش داده و میل به کانال‌های شبکه‌ای کنند. این امر نیز بدون توجه به اقلیت‌های نژادی، دینی و جنسی امکان‌پذیر نیست. آن‌طور که از نمای بیرونی این تجمعات دریافت می‌شود، اهتمام فرانسوی‌ها برای رسیدن به چنین نقطه‌ای است؛ نقطه‌ای که برابری‌های هویتی، سرانجام روشنی را برای تسخیرکنندگان میدان جمهوری پاریس رقم خواهد زد؛ سرانجامی که اگر به ترک خیابان‌ها هم منتهی شود، معترضان کشور اعتراض و آزادی، با دست خالی به خانه‌هایشان بازخواهند گشت.

جهان

شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۵
سال سیزدهم • شماره ۲۵۷۶ • ۹

شرق روزنامه

نگاه

بغداد در چشم توفان

مهدی نوری .
 یژوهشگر روابط بین‌الملل

روزی دارالخلافه بود و مرکز قدرت خلفای اسلامی اما امروز از طرف خلافت خودخوانده دیگری تهدید می‌شود اما خوشبختانه درحالی‌که نیروهای داعش در فاصله ۵۰کیلومتری از بغداد مستقر شده بودند، ملت عراق و نیروهای امنیتی با سنگربندی و بسیج مردمی مانع از رژهٔ نیروهای خلافت خودخوانده «ابوبکر البغدادی» در خیابان‌های بغداد شدند. به‌هرحال آن روزهای سخت بغداد گذشت و نیروهای داعش تا موصل عقب نشستند اما امروز عراق زیر تیغ تهدیدات به‌مراتب بزرگ‌تر از داعش قرار گرفته است که موجودیت عراق را با خطری جدی مواجه می‌کند. در این نوشتار کوتاه، نگارنده تلاش دارد پرده از ابعاد جدیدی از مشکلات بزرگ عراق بردارد. شمشیر تهدید بر سر عراق در اهتزاز است؛ این تهدیدات به دو بخش تقسیم می‌شوند:

خطر تجزیه عراق و استقلال مناطق سنی نشین

با هجوم تروریست‌های داعش به موصل و تصرف این شهر بزرگ عراق، شبانه‌هایی مطرح شد که استاندار موصل النجیفی و برادرش، رئیس مجلس عراق با توطئه، شرایط فتح شبرین موصل را برای داعش فراهم کردند. نجیفی‌ها به همراه طارق الهاشمی که ادعای رهبری اهل سنت عراق را داشتند، همواره به حکومت‌داری «نوری المالکی»، نخست‌وزیر سابق عراق، معترض بودند. در طول نخست‌وزیری المالکی، نجیفی‌ها با همراهی قبایل غرب عراق و اقلیم کردستان، محور فشار علیه دولت عراق را تشکیل دادند و تا حدود زیادی به علت ضعف امنیتی دولت عراق موفق بودند و امتیازاتی گرفتند. امروزه اهل سنت عراق دلایل منطقی خاص خود را در مخالفت با حضور دولت در مناطق خویش دارند. سیاست‌مداران اهل سنت همواره به نحوه تقسیم بودجه و برخورداری از امکانات حکومتی معترض بودند اما تنها نارضایتی خویش را اخیرا در بعد جدیدی مطرح کردند. آنها از حضور نیروهای حشد الشعبی (بسیج مردمی) و دیگر گروه‌های شیعه در مناطق سنی‌نشین به‌شدت ناراحت هستند. احزاب اهل سنت از حضور نیروهای بسیج مردمی عراق در «مقدادیه» و «الانبار»، «نکریت» و «فلوجه» اعلام نارضایتی کرده‌اند. حتی آمریکا و کشورهای منطقه نیز به همراهی عربستان و ترکیه از اپوزیسیون دولت عراق حمایت می‌کنند. حتی در زمان حمله به نکریت، ائتلاف به رهبری آمریکا به نشانه اعتراض به حضور گروه‌های شیعه عراقی در جنگ با داعش، پشتیبانی هوایی خود را برای مدتی متوقف کرد. در مقابل نیروهای آمریکایی، پایگاهی آموزشی در مناطق سنی‌نشین ایجاد کرد و به بخشی از نیروهای ارتش و اهل سنت آموزش داد و واحدی به نام نیروهای ضدتروریسم عراق ایجاد کرد. این نیروها بسیار موفق عمل کرده‌اند و عملکرد آنها برای سیاست‌مداران اهل سنت رضایت‌بخش تلقی شده است. اما اختلاف اهل سنت با حکومت مرکزی بر سر نحوه حمله به موصل نیز مهم است؛ در این مورد بیش از یک‌وینم میلیون غیرنظامی وجود دارد. اهل سنت اصرار دارند که هیچ گروهی از شیعیان اهم از «حشد الشعبی»، «بدر» و… در حمله به موصل شرکت نکنند و فقط بخشی از ارتش به همراه نیروهای اهل سنت در حمله به موصل شرکت کنند. آنها ادعا دارند حضور گروه‌های شیعه در نبرد موصل باعث شکل‌گیری جنگ مذهبی می‌شود و آنها خودشان باید در نبرد برای آزادسازی موصل شرکت کنند. حتی آنها پیانگاهایی در اطراف استان «بنیوا» با ۱۰۰ هزار نیرو ایجاد کرده‌اند و نام خود را «الحشد الوطني» گذاشته‌اند و برای مقابله با الحشد الشعبی آماده می‌شوند. ترکیه نیز با گسیل تعدادی نیرو به «الزنگان» به آنها آموزش می‌دهد. قطر و عربستان نیز بخش مالی و تسلیحاتی را تأمین می‌کنند. همچنین نیروهای سیاسی اهل سنت ادعا دارند گروه‌های مسلح شیعه مرتکب خشونت در موصل می‌شوند و قیلا در «مقدادیه» و «فلوجه» مرتکب خشونت شده‌اند اما در پشت این ادعا یک طرح بسیار بزرگ پنهان است؛ و آن اینکه موصل و شهرهای سنی‌نشین دیگر جایی برای نیروهای حکومتی و حامیان شیعه آنها نیست. با وجود این، دولت در مقابل قول داده کمتر از نیروهای الحشد الشعبی استفاده کند و در برابر حشد شعبی گروهی به نام «سرایا النجبا» تشکیل داده که مستقیم تحت رهبری نزدیکان نخست‌وزیر هستند و بسیار هماهنگ با ارتش کار می‌کند. اما حمایت‌های خارجی (به‌خصوص عربستان و آمریکا) از نیروهای اهل سنت عراق و سهم‌خواهی آنها یک عراق فدرال را با خطر تجزیه مواجه می‌کند. به‌ویژه آنکه جریان صدر و دیگر گروه‌های شیعه هم برای دولت مشکلاتی ایجاد کرده و دولت تضعیف شده است. همچنین دومین تهدید بزرگ در برابر عراق اعلام استقلال اقلیم نیمه‌مختار کردستان است. اگراد پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، ادعای استقلال دارند و اخیرا گزارش‌هایی مطرح شده است که کردهای سوریه اقدام به بیرون‌کردن اعراب از مناطق کردنشین و تغییر بافت جمعیتی کرده‌اند که در این مورد، سفیر آمریکا در ترکیه، کردهای سوری را تهدید به قطع همکاری کرده است. از سوی دیگر، اقلیم کردستان عراق نیز مناطق موردادعای بیشتری را تصرف و ادعای مالکیت خود را با حضور نیروهای نظامی تثبیت کرده است. نیروهای پیشمرگه با تسلط بر «شنگار»، «کرکوک»، «خوزمن»، «خانقین» و از نزدیک شدن نیروهای حشد الشعبی به این مناطق جلوگیری و حتی با نیروهای عراقی تبادل آتش کرده‌اند. در ابتدای استقرار داعش نیز کردهای اقلیم نهن‌تها هیچ درگیری‌ای با آنها نداشتند، حتی از هر درگیری اجتناب می‌کردند و با اصرار دولت مرکزی حاضر نشدند به ارتش کمک کنند و جلوی پیشروی داعش را بگیرند. همچنین کردها روابط بسیار خوبی با دولت عراق دارند و موردحمایت آنها هستند و نباید دیدگاه‌های آن را فراموش کرد که کردها دارای زمینه‌های قدرتمند اقتصادی و نظامی هستند. کردها دارای ۴۰ میلیارد بشکه نفت هستند و اقدام به صادرات نفت و گاز به صورت مستقل کرده‌اند. درهمین‌حال، کردها از صد هزار نیروی مسلح برخوردارند و اخیرا با کمک‌های نظامی آمریکا و اروپا تجهیز شده‌اند. سیاست‌مداران کرد با خلاقیت با ایران، ترکیه و اسرائیل، آمریکا و عربستان رابطه دوستانه‌ای برقرار کرده‌اند و توانایی حل پرونده‌های سیاسی بزرگ را دارند. اگر اختلافات بین گروه‌های سیاسی شیعه و ضعف دولت مرکزی همچنان ادامه داشته باشد، یدِرا زود توفان جدایی بین بغداد، اربیل و موصل فضای عراق را در خواهد نوردید و همه می‌دانند که صاعقه‌ها قبل از توفان رسیده‌اند؛ صاعقه‌هایی‌که از کشورهای دیگر یا به عراق گذاشته‌اند و باید در کتاب‌های جغرافی شاهد ظهور پایتخت‌ها و نقشه‌های جدید باشیم.

یادداشت

القاعده هنوز پابرجاست

با وجود آنکه پنج سال از کشته‌شدن «اسامه بن‌لادن» بنیان‌گذار گروه افراط‌گرای «القاعده» گذشته است، شبکه‌ای که او پایه‌گذاری کرد با وجود محتمل‌شدن شکست‌های پی‌درپی، هنوز تا پایان کارش فاصله زیادی دارد. القاعده در یمن و سوریه حضور قدرتمندی دارد. در سوریه شاخه وابسته به القاعده، یعنی «جبهه‌النصره» از نیروهای قدرتمندی است که با حکومت «بشار اسد»، رئیس‌جمهوری سوریه می‌جنگند و توانسته بخش‌های وسیعی از استان «ادلب» در شمال سوریه را کنترل کند. همچنین شاخه محلی القاعده در یمن یعنی گروه «القاعده در شبه‌جزیره عرب» نیز در جنوب و جنوب شرق این کشور از جنگ دولت «عبدریه منصورهادی» با شبه‌نظامیان حوثی استفاده کرده و اراضی درخور توجهی را تصرف کرده است. یک شاخه دیگر القاعده به نام «القاعده در مغرب اسلامی» نیز دست به یک‌سری حملات علیه هتل‌ها و رستوران‌ها در کشورهای مانی، بورکینافاسو و ساحل‌عاج زده که ده‌ها کشته، شامل تعداد زیادی خارجی برجای گذاشته است.القاعده در مغرب اسلامی، از مسئله حملات تروریستی برای به‌چالش‌کشیدن نفوذ گروه «داعش» استفاده کرده و به‌دنبال نشان دادن و تقویت حمایت‌های محلی از خود بوده است و درعین‌حال قصد داشته نشان خود را درعین‌حال تغییر ندهد بعد از اختلافات زبان‌بار اولیه اکنون متحد است. از سوی دیگر، اگرچه داعش دورنمای فعالیت‌های تروریستی در جهان را تغییر داده است، اما همان‌زمان القاعده نیز متحول شده و شاخه‌های آن در شمال آفریقا، سومالی، سوریه و یمن همچنان قدرتمند هستند و برخی از آنها حتی از قبل هم قدرتمندتر شده‌اند.

برخی از این شبه‌نظامیان خود را وارد شورش‌های محلی کردند و سطحی از عمل‌گرایی را از خود نشان داده و درعین‌حال در کشتار مسلمانان دیگر و همچنین رعایت هنجارهای محلی احتیاط به خرج می‌دهند. محمل‌های القاعده در یمن و دیگر کشورها در سال‌های اخیر، عمدتا داعش را به دلیل برخی از اقداماتش، ازجمله بمب‌گذاری در مساجد شیعیان محکوم کردند. آمریکا به‌وضوح همچنان القاعده را یک تهدید مهم می‌داند و یک جنگ پهنابادی ترنمند را علیه این گروه در یمن پیگیری می‌کند. حملات آمریکا تاکنون باعث کشته‌شدن بسیاری از اعمالان القاعده شامل «ناصر الوحیشتی»، مقام شماره دو ارشد القاعده در ژوئن ۲۰۱۵ شد. در ماه مارس نیز در حمله هوایی آمریکا علیه کیمب آموزشی گروه «القاعده در شبه‌جزیره عرب» واقع در یمن، دست کم ۷۱ نفر از نیروهای این گروه کشته شدند. «الن رودهی»، افسر اطلاعاتی سابق آمریکا بر این باور است که با وجود آنکه داعش در صحنه جهانی جایگاه القاعده را ر بوده، اما القاعده در بلندمدت جایگاه بهتری پیدا کرده است. به گفته او، داعش با عجله‌کردن در اعلام خلافت و اعمال حاکمیت باعث شد تبدیل به یک هدف آسان‌تر باشد و هزاران نفر از حامیان آن در حملات هوایی روسیه و ائتلاف تحت رهبری آمریکا کشته شدند. همچنین حکومت سخت‌گیرانه داعش باعث منجرشدن بسیاری از حامیان بالقوه آن شده و گروه‌هایی مثل جبهه النصره به جای آن به دنبال همکاری با نیروهای محلی در مناطق تحت کنترلشان بوده‌اند. رودیه می‌گوید: مرگ بنیان‌گذار القاعده، به‌هیچ‌وجه به معنی پایان کار این گروه نیست؛ جنگ آنها قرار است چندین دهه ادامه پیدا کند.